



## نکاتی چند از

# تفسیر شهرستانی

نوشته پرویز اذکانی

اسم این تفسیر مشتهر شونده تاج الدین ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی (ولادت - صحیحاً ۴۷۹ هـ.ق، وفات ۵۴۸ هـ.ق)، صاحب کتاب مشهور المَللُ والتَّحِلُّ، چنانکه بر ورقِ اوّل نسخه خطّی منحصراً به فرد آن در کتابخانه مجلس (ش ۸۰۸۶) و نیز در مقدمه خود شهرستانی یاد گردیده، مفاتیح الاسرار و مصابیح الأبرار است. شهرستانی در سال ۵۳۸ هـ.ق به تصنیف آن آغاز نموده، زیرا در یادداشت ابوالمجامع حموی جوینی، بنابه قرائت راقم این سطور آمده است: «اتفقت بداية هذا التصنيف في شهر سنة ثمان و ثلثين و خمس مائه، نقلته من خطّ المصنّف ...، استسخه لنفسه عبید الله الداین بلطفه: ابراهیم بن محمد بن المؤید

ابوالمجامع الحموی الجوینی حمایه الله وهداه ووقفه لما... الى رضاه...» (برگ ۱ الف)، وظاهرأدر سال ۵۴۰ یا ۵۴۱ هـ ق از آن پیرداخته است، زیرا کاتب نسخه در ابتدای مجلد دوم به نقل از خط مصنف آورده: «وهی بادیة المجلدة الثانية من التفسیر... ختمت المجلدة [الاولی؟] فی المحرم سنة اربعین و خمس مائه [= ۵۴۰] فتحها الله بالخیر و ختمها بالسعادة، نقل من نسخة الاصل بخط المصنف، المجلدة الثانية من مصابیح الابرار و مفاتیح الاسرار» (حاشیة ۲۴۱ الف).

کاتب نسخه محمد بن محمد البرانجی [که آقای دانش پژوه با استفهام «الزانی» خوانده] کتابت نسخه را در سلخ رجب سال ۶۶۷، از روی نسخه اصل به خط مصنف «الامام العارف باسرار القرآن تاج الدین الشهرستانی»، که همانا اصل آن در دو مجلد بوده [شامل تفسیر سوره های فاتحه و بقره] به پایان برده (برگ ۴۳۴ ب)، و ابوالمجامع ابراهیم بن [شیخ سعیدالدین] محمد بن المؤید الحموی [الشهید ببحرآباد] الجوینی یادداشت مزبور را در چهارم شعبان همان سال (۶۶۷ هـ ق) بر ورق اول آن نگاشته است.

باری، تفسیر شهرستانی از همان زمان تصنیف اشتهار یافته، و زیانزد مورخانی چون ابن ارسلان خوارزمی، سمعانی مروزی، بیهقی ششتمدی، یاقوت حموی، و جز اینان شده است. در باب آراء و عقاید وی، آقای محمدتقی دانش پژوه در گفتار ممتع خود با عنوان «داعی الدعاة تاج الدین شهرستانه» ضمن آنکه اهم مراجع را فرا نموده، ادله نقلی و عقلی در خصوص تشیع و بل مراتب گرایش باطنی-اسماعیلی و داعی دعاتی او را بیان داشته است.<sup>۱</sup> محمدعلی آذرشب هم، تتبعات خود راجع به موضوعات کلامی مطروح در تفسیر مزبور- به طور عمده مبتنی بر مقدمات آن- را نشر داده، اخیراً گفتار عربی «اهل البيت-ع- فی رأی صاحب الملل والنحل» را به ویژه در باب تشیع وی نگاشته است.<sup>۲</sup>

آنچه اینک تحت عنوان مذکور در فوق، گزیده وار و با اشارت و اختصار تمام بیان می گردد، بهری از نتایج کار رسیدگی و فهرست نگاری برای تفسیر مورد بحث است.<sup>۳</sup> اما قبل از ایراد بعض نکات و فواید آن، نقل فقراتی که متضمن شناسایی دیگر و بیشتر صاحب الملل والنحل است، در این گفتار ضروری به نظر می رسد. از جمله، بیهقی ششتمدی (که همان «ابن فندق» معروف باشد) در شرح احوال و آثار شهرستانی گوید که «وی در خوارزم مجلسی منعقد کرده بود که طی آن اشارات و اصول حکمت بیان نموده، و من از آن تعجب می کردم، تا آنکه مرا با وی اتفاق مجلس افتاد در حضور امام ابوالحسن عبادی، موفق الدین لیثی و شهاب الدین واعظ، در اقسام تقدمات بحثی می رفت. از وی پرسیدم که چرا اجزاء انفصال را منحصر در اقسام سته دانستی؟ پاسخ داد: فرق است میان متقدم بالذات و متقدم بالوجود، و آغاز تحقیق

نهاد فرق میان متقدمین را. گفتم: من از مطلب «هل» سؤال می‌کنم، تو بیان مطلب «ما» می‌کنی در غیر موضع نزاع، می‌گویم که چرا گفתי این انفصال حقیقت است؟ می‌گویی که فرق است میان فلان جزو منفصله و میان فلان جزو، تا طول کلام به تمادی کشید. در آن وقت، وی تفسیری می‌نوشت و آیات را بر قوانین شریعت و حکمت تأویل می‌کرد. گفتم که این تفسیر از صواب دور است، زیرا که حکمت امری است از طریق تفسیر دور، و وجه تفسیر چنان باید کرد که از سلف به ما رسیده، و اجماع صحابه و تابعان بر آن بوده، و اگر کسی خواهد که میان حکمت و تفسیر جمع کند، بهتر از آن که حجة الاسلام غزالی... جمع کرده، صورت ندارد، و کس را مثل آن توقع نباید داشت. او از این سخن برنجید، رنجیدنی درشت، و سلطان سنجر او را عزیز داشتی و «صاحب سر» خود دانستی، و در شهور سنه ۵۴۸ در شهرستانه وفات یافت».<sup>۴</sup>

یا قوت حموی در شرح «شهرستان» نسای خراسان، به نقل از تاریخ خوارزم ابن ارسلان آورده است که «شهرستانی متکلم و فیلسوف، چون در آن سرزمین اقامت گزید، جمعی نیک محضری او را دریافتند، الا آنکه از تخبیط وی در اعتقاد و تمایل او به الحد تعجب نمودیم، که پیشوایی چون او با آن همه فضل و کمال عقلی چگونه به چیزی گراییده است که بنیادی ندارد، و امری برگزیده است که هیچ دلیلی عقلی یا نقلی بر آن مترتب نیست، پناه بر خدا از آن همه خواری و مهجوری از پرتو ایمان، و جز این نباشد که همانا وی از نور شریعت روی برگاشته، و به ظلمات فلسفه پرداخته است. میان ما (خوارزمیان) و او مناظرات و مفاوضات رخ داد، و همو مذاهب فیلسوفان را حمایت می‌کرد و از ایشان دفاع می‌نمود. من خود (ابن ارسلان) در چندین مجلس وعظ او حضور یافتم، لفظ «قال الله» در آنها وجود نداشت، و «قال رسول الله (ص)» گفته نیامد، پاسخی به مسائل شرعی داده نشد. خداوند به حال او داناتر است. به سال ۵۱۰، از خوارزم برفت و حج گزارد، و سپس سه سال در بغداد اقامت کرد، که در نظامیه وعظ گفت، و نزد عوام قبولی یافت، و همانجا مدرّس شد...».<sup>۵</sup>

اما فخرالدین رازی در مسأله دهم از مناظرات خویش، در باب الملل والنحل شهرستانی اظهار نظر کرده بدین که «آن کتابی نامعتمد است، زیرا شرح مذاهب اسلامی را از کتاب الفرق بین الفرق استاد ابو منصور بغدادی نقل نموده، که نسبت به مخالفان تعصبی شدید داشته، و شرح مذاهب فرق اسلامی را بر وجه صحیح نیاورده، فلذا نقل شهرستانی هم در این فقرات خالی از خلل نیست... تنها نقلی که کتاب شهرستانی بدان اختصاص یافته، همانا رساله فارسی الفصول الأربعة حسن بن محمد صباح [اسماعیلی] است که شهرستانی آن را به

عربی ترجمه کرده، و در باب هدیانات آن فصول داد سخن داده است.<sup>۶</sup> دکتر فتح الله خلیف در تعلیقات خود بر مناظرات رازی، این نظر را که شهرستانی چشم بسته از بغدادی پیروی نموده رد کرده و نگره رازی را در این خصوص درست ندانسته است.<sup>۷</sup> ولی اینکه شهرستانی رساله حسن صباح را در دست داشته<sup>۸</sup>، که به اصطلاح امروزه يك سند درون سازمانی بوده، خود دلیلی دیگر بر اسماعیلی بودن وی به شمار تواند آمد، و اطلاعات او در خصوص آن فرقه از زمره دانستیهای «اهل البیت ادری بما فی البیت» است.

اینک آنچه در خصوص تفسیرش بیان کرده، با مختصر تصرف و تلخیصی در اینجا نقل به معنی می‌گردد: «صحابه-رض- در اینکه علم قرآن مختص به اهل بیت-ع- باشد، همداستان بوده‌اند. چون از علی بن ابی طالب-رض- در این خصوص پرسیدند، فرمود جز این نباشد «والذی فلق الحبه و برأ النسمة الا بما فی قراب سیفی»، همین خبر که حاکی از وجه تخصیص قرآن باشد، دلیل بر اجماع آنان است بدین که علم و تنزیل و تأویل آن اختصاص به ایشان یافته است... و من در جوانسالی تفسیر قرآن را از مشایخ خود می‌شنیدم، تا آنکه به حلقه درس استاد ناصر السنه ابی القاسم سلمان بن ناصر انصاری-رض- پیوستم، که مرا بر کلمات شریفه اهل بیت و اولیای ایشان-رض- و بر اسرار دین و اصول متین در علم قرآن آگاهانید، و به کرانه وادی ایمن در خجسته بقعه «شجره طیبه» نویدم داد. پس چون طلب عاشقان به جستجوی صادقان پرداختم، بنده‌ای از بندگان صالح خدا را، همان طور که موسی-ع- به طلب برخاست، بیافتم... روشهای خلق و امر، مراتب تضاد و ترتیب، دو وجه عموم و خصوص، و دو حکم مفروغ و مستأنف را از وی آموختم... تا به زبان قرآن، یعنی نظم و ترتیب و بلاغت آن ره یافتم، سپس که به عبارت هم راه جستم، معنای «علم» را دریافتم... اسرار را شنیدم و در آنها ژرفش نمودم... تا آنکه فصولی در دانش قرآن برداختم، که مفاتیح عرفان است... و این تفسیر را مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار نامیدم... و چنانکه در کتاب الکافی [للكلینی] از ابو عبدالله صادق (ع) روایت شده... الخ.» (برگ ۲ الف- ۲ ب).

در اشاره به چگونگی تفسیر خود گفته است: «جمله تفاسیر را مبتنی بر مذاهب متبع می‌یابی، چنانکه قدریان آیات قدر را موافق با مذهب خود گزارند، و اشعریان هم مطابق مذهب خویش، و مشبهیان متمسک به ظاهر شوند و گویند که ظاهر با ماست و تأویل مظنون باشد.» (برگ ۲۵ ب) «اما من ظاهر لفظ را، به امری مظنون ترك گویم، و البته غرض آن نیست که یکسره از ظاهر عدول کرده بر تأویل اتکاء نمایم، و با ترك ظاهر به تعطیل روم...» (برگ ۲۶ الف). جای دیگر ضمن اشاره به توانیابی خویش در هدایت به سوی کلام نبوت و

شناخت زبان رسالت، باز از رهیابی به اسرار کلمات قرآن مجید یاد کرده، و گوید که آن را به رأی تفسیر نمی‌کند... (برگ ۳۴ الف).

فصلهای یکم تا هفتم از مقدمه تفسیر شامل مباحث در چگونگی جمع قرآن، اختلاف راویان در ترتیب نزول سوره‌ها، ترتیب سوره‌ها حسب قرأت سبع، ذکر ولاء سوره‌ها در مصاحف، أسباع سُور، قرأت، اعداد سوره‌ها، بر شماری مفسران صحابی و جز اینان (برگ ۲ ب- ۱۸ الف) به لحاظ تاریخ قرآن، چگونگی تکوین دانشهای قرآنی، مصاحف مختلف، طبقات مفسران، و جز اینها بسیار مهم و مغتنم است. فی المثل در خصوص ترتیب سُور در مصحف امام صادق (ع)، زنجانی بکسره از این تفسیر نقل نموده، همچنین در باب مصحف امام علی (ع) و جز اینها.<sup>۹</sup> شاید یکی از دلایل تشیع شهرستانی هم عدم ذکر مصحف عمر بن خطاب در جزو مصاحف باشد، بر خلاف سجستانی (- کتاب المصاحف، ص ۴۹ و ۵۰) و سایر مصاحف اهل سنت (ص ۸۰).<sup>۱۰</sup>

این روایت منقول از ائمه (ع): «نحن الناس و شیعتنا أشباه الناس و سائر الناس سناس» را دوبار با اسناد آن به امام صادق-ع- (برگ ۷۱ ب، ۳۳۵ ب) و یک بار با اسناد آن به امام باقر-ع- (برگ ۳۹ الف) به نقل آورده است. خلاصه، مراتب تشیع وی بجز این فقرات، و علاوه از ذکر اصطلاحات شیعی «خاصه» و «عامه»، از قرائن بسیار و آشکار منطوی در متن نیز هویدا است. اما مراتب باطنی گری و مشرب فلسفی وی، چنانکه به نقل از معاصران خود او گذشت، در فقرات تأویلیه- تفسیریّه نمایان می‌گردد.

انتساب مکتبی گرایشهای مزبور، چنانکه راقم این سطور دریافته، باید به حوزه فلسفی اخوان الصفا باشد که کمابیش همانند آنهاست<sup>۱۱</sup>، یعنی به تعبیر خود او: «باطنیان قدیم که کلام خود را با بعض کلام فلاسفه در آمیخته‌اند، و کتابهای خود را بر این روش نوشته‌اند.»<sup>۱۲</sup> بدیهی است که آراء فلسفی شهرستانی نمی‌تواند مبانی مشایی یا صیغه ارسطویی داشته باشد، زیرا در غیر این صورت کتاب *مصارعة الفلاسفه* را در ردّ بر «ابن سینا»، راجع به هفت مسأله الاهیات (در وجود و واجب و حدوث) نمی‌نوشت. نصیر الدین طوسی در *مصارعة خویش* ضمن مسأله پنجم (حدوث عالم) که شهرستانی قائل به قدم کلمات و حروف شده، آشکارا گفته است: «این معتقد باطنیه باشد که مصنف [شهرستانی] به ایشان گرایش دارد.»<sup>۱۳</sup>

باری، اگر از عالم علوی آغاز کنیم، مقولات نفوس فلکی (برگ ۱۱۷ ب) یا نفوس افلاک (برگ ۲۰۸ ب)، اجسام نورانیّه (برگ ۱۶۹ ب)، اقسام عقول (برگ ۱۱۰ ب، ۲۰۹ الف،

۲۷۳ الف) - عقل اول و عقل فعّال (برگ ۱۲۰ الف - ۱۲۱ ب، ۱۲۵ ب، ۲۷۳ الف). جواهر عقلی (برگ ۲۰۸ ب)، عقل کلی و نفس کلی (مکرراً) جملگی مؤول آیاتی است که به قول خود او «بواطن تأویلیه» (برگ ۳۶۴ الف) باشند، و تمام این مقولات و مرادفات آنها بعینها همانهاست که خود در شرح آراء و عقاید «اسماعیلیه» بیان داشته است.<sup>۱۴</sup>

تشیع «سبعیه» یا اسماعیلیه شهرستانی، در مقولات «هیاکل علوی (برگ ۱۶۹ ب، ۱۷۰ الف، ۲۵۶ ب)، هیاکل روحانی (برگ ۱۴۷ ب)، انوار عقلی (برگ ۲۰۹ الف)، جسمانیات سبعه (برگ ۱۴۸ الف، و مکرراً)، روحانیات سبعه (ایضاً و مکرراً)، و اینکه فلك تاسع (العرش) فاصل بین عالم روحانی و عالم جسمانی (برگ ۱۹۵ ب) [مانند «انقران» در نگره زروانی - زردشتی]، به طور کلی الأسباع / السبعات (برگ ۱۲ الف - ب، ۴۸ الف - ب، ۳۳۹ ب) - شامل جسمانیات، حروف، سفلیات، علویات (برگ ۳۳۹)، الادوار - از جمله - «دور سابع» = دور قیامت، و الطور السابع = خلق آخر (برگ ۲۴۳ ب)، خصوصاً مقوله «نور محمدی» (برگ ۴۰۱ الف) و بالأخص نور مخفی که در اولاد اسماعیل بن ابراهیم بوده، و محمد بن عبدالله النبی (ص) هم از آن برخوردار گردیده (برگ ۱۴۵ الف - ب، ۲۴۳ الف، ۲۵۳ الف، ۲۶۰ ب)، و جز اینها، همان نگره هاست که خود در شرح «اسماعیلیه» آورده، و گوید «الأئمة تدور احکامهم علی سبعة سبعة کأیام الاسبوع والسّموات والکواکب السبعة».<sup>۱۵</sup> عین این اقوال را نیز در مصارعه خود با ابن سینا، در مورد موجودات علویه که مظاهر کلمات تامات اند، و فروتر از آنها کواکب و افلاک متحرکه باشند که خود هیاکل آن روحانیات اند، بیان کرده است.<sup>۱۶</sup>

علم اول، علم مکنون (برگ ۲۰ ب، ۱۲۳ ب، ۲۰۸ ب، ۲۶۵ الف)، علم الکتاب (مکرراً)، سر مخزون (برگ ۲۰۸)، کلمات تامات (۳۴۶ الف)، کلمات علویه (برگ ۴۸ ب) و قدسیه (مکرراً)، موضوع قاب قوسین (برگ ۱ ب، ۱۱۸ الف، ۱۳۲ ب، ۲۴۳ الف)، اسرار حروف: حروف قدسیات و علویات (برگ ۳۱ الف، ۳۵ ب، ۴۵ ب - ۴۸ ب، ۵۰ الف، ۲۳۹ ب، ۳۴۶ الف) جملگی مقولات باطنیه و معمول بین اصحاب تأویل عرفانی است. موضوع «امامة» (برگ ۸۵ ب، ۱۰۱) و مواضع بسیار دیگر) و مسأله الامام الحاضر / الحی / الغایب / القائم / الوقت (برگ ۱۲۱ ب)، و نایب الامر و ظهور آن (برگ ۱۲۱ الف) تردیدی در تشیع تعلیمی یا اسماعیلی صاحب تفسیر بر جای نمی گذارد.<sup>۱۷</sup>

یکی از نکات تاریخی این تفسیر در مواضع ذکر «صابئه» آنکه نحله مزبور را با اصحاب دین حنیف یا ملت ابراهیم یکی می داند (برگ ۱۴۷ ب، ۱۶۸ الف - ب، ۱۷۰ الف - ب). آنچه

هم از مفهوم «حنیف» (مواضع مکرر) در قبایل «الصبوة» (برگ ۱۴۷ ب، ۱۷۰ الف- و...) به مثابه «دین پاک» مستفاد می‌گردد (برگ ۲۵۶ الف- ب) اگر اشتباه نکنم چنین می‌نماید که با مفهوم ماقبل اسلامی «پوریوتکیشان» (= پیروان کیش ناب نخستین) معادل باشد، که البته این فقره مستلزم تحقیق بیشتر است.

اوصاف ملکان ساحران «هاروت» و «ماروت»، که به تفصیل بررسی کرده (برگ ۲۱۳ الف- ۲۱۵ الف) و منشأ «الزهرة»- نجمة الهة/ بیدخت [= بَعْدُخْت] الفارسیة از فارس (برگ ۲۱۲ الف به بعد) بالجمله ناظر به اوصاف «خرداد» و «امرتا» و «اناheid» اوستایی است، که این موضوع را قبلاً ایرانشناسان و برخی از محققان ایرانی پژوهیده‌اند. يك جا به مناسبت گوید که: «عادت عرب بود که آنچه را بزرگ می‌داشت «اله» می‌نامید، از این رو بت‌هایی را که می‌پرستیدند، «اله» می‌نامیدند. همچنین عادت عجم بود که شاهان بزرگ خود را به نامی نامند که آن ترجمه نام خدا باشد، پس «خداوند» و «خدايگان» گویند، و این نام بر موسومی که به صفات شکوه و بزرگی موصوف باشد دلالت کند» (برگ ۳۲ الف).

همین جا یادآور شویم که- به اصطلاح- فارسیات یا ایرانیات دخیل در این تفسیر، گذشته از مفاهیم اساسی بسیاری که فقط شطری اشاره رفت، از لحاظ الفاظ و مصطلحات هم اندک نیست، از آن جمله است: آفریدن (برگ ۱۰۶ ب)، آفرین- آفرینش (برگ ۲۸۳ الف)، اهرمن (برگ ۸۹ الف، ۱۲۰ الف، ۱۲۱ ب، ۲۰۴ ب)، بیدخت (برگ ۲۱۳ ب)، خداوند -خدايگان (برگ ۳۲ الف)، فردوس (برگ ۹۳ ب، ۹۵ الف)، قهرمان- من جنود ملك فارس (برگ ۴۰۵ الف)، کشینخ (برگ ۱۶۵ ب)، مهرجان (برگ ۲۰۴ ب)، ناآفرین (برگ ۲۸۳ ب)، نفرین (برگ ۲۸۳ الف)، نوروز (برگ ۲۰۴ ب)، نیرنجات (برگ ۲۱۰ الف- و...)، نیست (برگ ۲۸۳ ب)، یزدان (برگ ۱۲۰ الف، ۱۲۱ ب، ۲۰۴ ب). با این حال، باید گفت که اسرانیلیات و اخبار و روایات یهودی، به حدّ ستوه‌آوری بر سراسر متن تفسیر مفاتیح غالب است.

پی‌جویی منابع شهرستانی خود می‌تواند موضوع رساله مستقلّ و مفصّلی باشد، فهرست تفصیلی «أعلام الرجال» و «الکتب والآسفار» این جانب برای تفسیر وی، مدد رسان خواهد بود. لیکن نباید گذشت که اولاً بسیاری از رجال سَنَد او مر بوط به منابع دسترس وی و مذکور در تفاسیر متقدّم است، ثانیاً بسیاری از نقول و مرّویات هم صورت نقل مستقیم از مآخذی که ذکر می‌کند ندارد. با این حال، شماری از منابع یا تفاسیری که از آنها یاد و نقل می‌کند، در کتب طبقات مذکور نیست و یا اینک نسخه آنها بر جای نمانده است. از آن جمله است تفسیر

«ابن بحر» اصفهانی (برگ ۱۸ الف) که بیش از بیست فقره از آن، بدون ذکر اثر، و تنها بدین صورت «قال ابن بحر» به نقل آورده است (برگ ۱۴۱ ب، ...، ۴۳۰ ب). اما وی کسی جز ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی کاتب معتزلی (۲۵۴-۳۲۲ هـ ق) نیست، که به گفته ابن ندیم: دبیری رسانویس و متکلمی جدلی بود، از جمله کتابهایش جامع التّأویل لمحك التّنزیل است که تفسیری کبیر بنا بر مذهب معتزله باشد.<sup>۱۸</sup> یاقوت حموی به نقل از حمزه اصفهانی یاد می کند که وی با وزیر ابوالحسن ابن الجراح پیوسته بود، و هم در زمان خلیفه المقتدر کارگزار اصفهان و فارس شد، تفسیر جامع التّأویل او در ۱۴ مجلد باشد. اشعاری فارسی هم سروده، و علی بن حمزه اصفهانی در رثای او قصیده ای گفته است.<sup>۱۹</sup> قمی او را کارگزار شهر قم (در ۳۰۹ هـ ق) یاد کرده، و به تفصیل از مراتب نیکرفتاریش با علویان موسوی و رضوی آنجا سخن گفته است.<sup>۲۰</sup> ابن اسفندیار وی را از ندیمان داعی کبیر محمد بن زید علوی پادشاه طبرستان (۲۷۰-۲۸۷ هـ ق) بر شمرده<sup>۲۱</sup>، و ابن عنیه گوید که کاتب و متولی امر داعی بوده است.<sup>۲۲</sup> باری، تفسیر جامع التّأویل وی بر جای نمانده<sup>۲۳</sup>، ولی دیده ام که قبل از شهرستانی ابوریحان بیرونی در کتاب افراد المقال خود از آن یاد و نقل کرده است.<sup>۲۴</sup>

شهرستانی چند جا از «صاحب النّظم» یاد کرده (برگ ۱۸ الف، ۳۲ ب، ۳۹ ب، ...) که در دو مورد نخستین او را ابوعلی الحسن بن یحیی بن نصر الجرجانی نام برده است. جرجانی مذکور دقیقاً بدین نام و نسبت در منابع دسترس به دیده نیامد، ولی ابن ندیم ابوعلی الحسن بن علی بن نصر [الفهرست، ۴۱] و داوودی همین را به اضافه ابن منصور الطوسی معروف به «کردش» (م ۳۰۸ هـ ق) صاحب نظم القرآن [طبقات، ۱/۱۳۸] یاد کرده اند. بجز این، صاحبان نظم القرآن عبارت اند از: جاحظ بصری، ابوزید بلخی و ابوداود سجستانی.<sup>۲۵</sup> اما «صاحب التّأویل» (برگ ۹۵ الف، ۳۳۶ الف-ب، ۳۳۸ الف) از تعابیر باطنیه است، همچنین «الصادق الاول» (برگ ۱۳۸ الف) از مصطلحات ایشان به شمار می رود. «الأبدال» (برگ ۳۳۰ ب) شاید پس از حکیم ترمذی (م ۲۸۵ هـ ق) جزو موارد اولیه ذکر این اصطلاح صوفیانه باشد.<sup>۲۶</sup> فرقه های اسلامی هر یک خود را «الفرقة الناجیه» (برگ ۲۴۰ ب، ۲۴۱ الف، ۲۷۰ الف) و دیگر فرق را «الهاکمه» (۲۴۱ الف، ۲۷۰ الف) دانسته اند، ولی اسماعیلیه از آن جمله خود را «الامة الهادیة» پنداشته اند، که شهرستانی همین را به کار برده است (برگ ۲۶۸ الف).

هم از مصطلحات اسماعیلیان، چنانکه پیشتر هم اشارت رفت، «دور» و «آدوار» است که از مقولات اساسی اندیشگانی و جهان بینی ایشان به شمار می رود [همچون آدوار کونی در



معتقدات زروانی- زردشتی]: الدّورالاول و الدّورالآخر (برگ ۱۱۱ الف)، دور آدم، دور نوح، دور ابراهیم، دور موسی، دور عیسی (۳۹۴ الف)، دور الکشف، دورالقیامة (برگ ۲۲۱ ب) = الدّورالسابع / الطّورالسابع = الخلق الآخر (برگ ۲۴۳ ب). همچنین، الادوارالسبعة (برگ ۲۸۶ ب)، الادوارالزمنیه (برگ ۴۹ ب)، ادوارالانبياء (برگ ۳۹۴ الف)، ادوارالشرايع (برگ ۲۴۳ ب)، ادوارالكشف (برگ ۱۱۱ الف) و جز اینها.

یکی دیگر از اصطلاحات باطنی- اسماعیلی، «العزائم» است (برگ ۲۱۱ الف) که شهرستانی اقسام «القدسیه» و «القولیه» و «الفعلیه» آنها را یاد کرده است (برگ ۲۱۵ ب- ۲۱۶ الف). بار دیگر به «اسرارالحروف» فرقه‌های گنوسی و باطنی اشاره می‌رود، که شهرستانی در این خصوص هم داد سخن داده است (برگ ۳۱ الف، ۳۵ ب، ۴۵ ب، ۴۷ ب، ۲۳۹ ب). «النقطه» (برگ ۴۷ ب) نیز دانسته است که صوفیان و اصحاب نحله‌های عرفانی تا چه حد بر آن تأکید ورزیده، و بدان اشتغال فکری داشته‌اند.

باری، شهرستانی در تفسیر خود، یک جا ضمن اشاره بدان (هذاالتفسیر) از این آثار خود: کتاب التاریخ، و کتاب العیون والانهار (برگ ۱۲۶ ب) و جای دیگر در شرح مذهب الصّابئه از کتاب الملل خویش یاد کرده است (برگ ۱۷۰ ب).

مشکلات بسیاری فراراه مقابله و قرائت متن نسخه وجود داشته، خصوصاً در مورد احراز هویت کامل ۶۰۰ فقره نامشخص از حدود ۷۵۰ اعلام رجال مذکور در متن تفسیر، که بالجمله از غربال تحقیق گذشته و با تفصیل در قید فهرست آمده‌اند. شاید بتوان نمونه‌وار از «نون علیه السلام» یاد کرد (برگ ۵ ب) که صاحب‌نظران صحت تحقیق و تطبیق اینهمانی آن را - که «نوح» هم خوانده می‌شود - در مورد راقم این سطور تأیید کرده‌اند، و بدین صورت در فهرست به ضبط آمده است:

نون (بن افرانیم بن یوسف بن یعقوب / اسرائیل، و هو والد یوشع بن نون خلیفه موسی) النبی للیهود. گذشته از اینها، گمان می‌رود که فهرست گرانبار مصطلحات و موضوعات، خود بهری نه اندک از مواد و مدخلهای یک دانشنامه فلسفی- عرفانی فرادست نموده باشد.

## یادداشتها

۱. نگاه کنید به نامه آستان قدس رضوی، ج ۷ (۱۳۴۷ ه.ش)، ش ۳/۲، ص ۷۱-۸۰، ش ۴، ص ۷۱-۶۱.
۲. تراتنا، نشرة فصلیه تصدیرها مؤسسة آل البيت (ع)، السنة ۳، العدد ۳ (۱۲) ۱۴۰۸ ه.ق، ص ۲۱-۷.

۳. طبع عکسی (فاکسیمیله) متن تفسیر مفاتیح الاسرار شهرستانی با مقدمه آقای عبدالحسین حائری و منضم به فهرس تفصیلی ششگانه‌ای که اینجانب تهیه کرده است: أعلام الرِّجال، الامکنة و البقاع، الملل والنحل، الطوائف والجماعات، الموضوعات والمصطلحات، والكتب والأسفار قریباً از طرف مرکز انتشار نسخ خطی به اشراف بنیاد دائرة المعارف اسلامی نشر خواهد یافت.
۴. دَرَة الأخبار / ترجمه تنمة صوان الحكمة، ص ۸۷-۸۶.
۵. معجم البلدان، طبع و وستهفلد، ج ۳، ص ۳۴۴-۳۴۳.
۶. مناظرات فخرالدین الرّازی، تحقیق دکتر فتح الله خلیفه، دارالمشرق، (افست، تهران ۱۴۰۶ هـ.ق، زمستان ۱۳۶۴) بیروت ۱۹۶۶، ص ۳۹-۴۰.
7. *Ibid*, commentaries, pp. 144-145.
۸. نگاه کنید به الملل والنحل، طبع بدران، قاهره ۱۹۵۶ م، ج ۱، ص ۱۷۶.
۹. نگاه کنید به تاریخ قرآن «رامیار»، ص ۴۷۹ و ۴۸۵-۴۸۷.
10. Cf: Jeffery, *Material for the History of the Text of the Qurân*, pp. 39-40.
۱۱. هر چند که مذهب سبعیان مورد تعریض ایشان شده است.
۱۲. الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۷۲.
۱۳. مصارع المصارع، طبع قم، مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۵ هـ.ق، ص ۱۴۹.
۱۴. الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۷۳ پیش و پس.
۱۵. همان، ص ۱۷۲.
۱۶. مصارعة الفلاسفة (قسم اول) مصارع المصارع، ص ۱۱۶.
۱۷. نگاه کنید به مصارع المصارع طوسی، ص ۸۲ و مقایسه کنید با فصل «اسماعیلیه» و «اسماعیلیه و تصوف» در تاریخ فلسفه اسلامی هانری کرین، ترجمه مبشری، ص ۹۸ تا ۱۳۴.
۱۸. الفهرست، طبع تهران، ص ۱۵۱.
۱۹. معجم الادیاب، ج ۱۳، ص ۲۰۵، ج ۱۸، ص ۳۵-۳۸.
۲۰. تاریخ قم، ص ۱۴۲، ۱۸-۲۱۷.
۲۱. تاریخ طبرستان، ص ۲۵۲-۲۵۱.
۲۲. عمدة الطالب، طبع نجف، ص ۹۳.
۲۳. تاریخ الادب العربی لیر وکلیمان، ج ۴، ص ۱۸-۱۷.
۲۴. رجوع کنید به: ترجمه انگلیسی کندی با عنوان:
- The Exhaustive Treatise on Shadows*, Vol. I, p.21/Vol. II, p. 7.
۲۵. رجوع کنید به: الفهرست، ص ۱۵۳، ۲۱۰ و ۲۸۸.
۲۶. دوست دانشورم علیرضا ذکاتوی، مرا بدین نکته متوجه ساخت.